

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

محمد قراگوزلو
۳۰ جنوری ۲۰۱۵

انقلابی که مغلوب نئولیبرالیسم شد! ۵. از سنت – مدرنیته تا اوضاع منطقه

سنت – مدرنیته

یکی دیگر از تحلیل‌های رایج از انقلاب بهمن روایتی است که مبنای نظری خود را به یک مفهوم از ماکس وبر وام می‌گیرد و مبتنی بر نقد تعارض‌های سنت - مدرنیته است. چنین روایتی در میان طیف‌های مختلف سیاسی ایران هواخواهان پروپاقرصی دارد. از سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان و اصلاح طلبان بگیرد تا "چپ"‌های اخیراً - بعد از شوروی - دموکرات شده! یک شق این روایت، مدرنیزاسیون ایران را به سبب وارداتی بودن آن در زمان اعلیحضرت ناقص و از بالا و نیمه کاره می‌داند و برای تکمیل این پروژه هنوز هم تکمیل یا انکشاف سرمایه داری مدرن را دنبال می‌کند. تکیه به تعارضات قومی و هویتی و ملی و جنسیتی و بارز کردن کش مکش‌های حاشیه‌ئی به جای تضاد اصلی جامعه سرمایه داری (کار - سرمایه) از تکیه گاه‌های این گرایش است. جناح چپ این گرایش بورژوازی را هم از زاویه "هویت جنسی سرمایه" نقد می‌کند! و گمانش بر این پایه است که به روایت‌های جدیدی از "نقد اقتصاد سیاسی" سرمایه داری رسیده است. طیف راست درس خوانده این گرایش به پروژه "مدرنیزاسیون" پر شتاب اعلیحضرت گیر می‌دهد و از یک سو مردم "بی فرهنگ و نمک شناس" ایران را لایق آن مدرنیزاسیون نمی‌داند و از سوی دیگر این گونه وانمود می‌کند که چون انقلاب بهمن [دلو]، اسلامی بود و چون انقلاب از سوی روحانیان و مذهبیان و چپ‌های روستائی رهبری می‌شد؛ در نتیجه اهداف انقلاب نیز چیزی نبود جز پس زدن دست آوردهای مدرنی که به اعتبار "تمدن بزرگ" در ایران حاکم شده بود. همین جا و تا یادم نرفته بگویم که منظور حضرات از "چپ روستائی" رفقائی هستند که در تیره ترین دروان تاریخی استبداد سلطنتی از روستای سیاهکل تا خیابان‌های تهران را بر سرمایه داری تنگ و نا امن کردند و حالا آدم‌های فرومایه با استناد لوس به نقل قول‌های نامربوط از گرامشی آن رفقاء را "روستائی" و "چپ پرو روس" می‌خوانند! یله ندادن به نعمات امپریالیسم امریکا نام دیگر چنین "نقدی" است البته! "روشنفکران دینی" این روایت را می‌توان در حیاط خلوت "نظریه پردازی‌های" سید قطب پیدا کرد. جایی که "نظریه" بازگشت به خویشتن خویش و پرهیز از غرب "نجس" در قالب بحث‌های سست "غریزدگی" از سوی احمد فرید فرموله می‌شد و شکل ناشیانه و بازاری آن توسط جلال آل احمد به بازار می‌آمد و در حسینیة ارشاد در قالب درس‌های اسلام شناسی علی شریعتی به بازتولید

می رسید! معلوم است دیگه وقتی شاه تقویم اسلامی را باستانی می کند و چادر از سر زنان می رباید و مینی ژوپ و کافه شکوفه نو و عرق خوری و فسق و فجور را ترویج می دهد خب به غیرت مردم سنتی و مذهبی بر می خورد دیگه لابد! کشف حجاب که اجباری نمی شود! آن هم در یک کشور اسلامی! کشوری که هنوز جسد شیخ فضل الله نوری توسط مشروطه خواهان سکولار بر دار آویزان است. کشوری که تمام قرار دادهای استعماری اش را کت و شلواری های غربزده امضاء کرده بودند و پای هیچ کدام از این قراردادها امضای یک روحانی نبود. اینها جان مایه "نظریه پردازی" های "استاد" شریعتی بود. البته استاد به ما نمی گفت وقتی که روحانیان در مصدر قدرت نبودند چه گونه می توانستند با یک دولت استعمارگر قرار داد امضاء کنند و حالا مثلاً اگر به جای آقای دکتر ظریف قرار دادی به امضای مثلاً حجت الاسلام دعائی منعقد شود چه فرقی می کند؟ امضای آقای رفسنجانی رئیس جمهور معمم با امضای آقای احمدی نژاد رئیس جمهور مکلا چه فرقی می کند؟ اینها را می گویم تا سطحی بودن بخشی از روایت های سنت - مدرنیته را گفته باشم.

جناح سلطنت طلب این روایت از منظر دیگری و با همین استنادات مشابه راوی تعلیل انقلاب است. مخالفت روحانیان با اصلاحات ارضی شاهنشاهی - که کشور را به سوی مدرنیزاسیون رهنمون شد - و متعاقب آن قیام ۱۵ خرداد در قم و ورامین - که به طور مشخص از سوی ائتلاف بازار و حوزه پی گرفته شد - منشای این روایت است. من در خصوص گرایش های مذهبی و حتا خرافی شاه و کمک رسانی به گسترش نهادهای مذهبی نکاتی را خواهم گفت اما جالب این جاست که در تبیین چنین روایتی مؤرخان حاکمیت کنونی با سلطنت طلبان چند ضلع مشترک دارند. راویان قیام علیه مدرنیته در سطح گسترده ای پخش شده اند. از نویسندگان هزاران عنوان کتاب قطور در مرکز اسناد انقلاب اسلامی تا میراث داران داریوش همایون و از آن جا به سوی آقای علمداری و شرکاء و گرایش های متنوع جمهوری خواه تا "مقاله" نویسان نشریات نئولیبرال داخلی که بازار گرمی شان باز و بستن روزنامه های کارگزارانی است!

اوضاع بحرانی منطقه!

علاوه بر نکاتی که در بخش اصلی این مباحث در خصوص شیفت بحران اقتصادی به سمت یک بحران سیاسی و شکل بندی شرایط انقلابی خواهم گفت، واقعیت این است که تفسیر به هم خوردن اوضاع سیاسی منطقه در تحلیل انقلاب از اهمیت ویژه ای برخوردار است. من در این بخش خواهم کوشید به ایجاز تمام سرفصل هائی از این تحولات را باز کنم. به گواهی فاکت در دهه هفتاد میلادی هر سه بلوک قدرتمند جهانی (امریکا- شوروی- چین) و اقمارشان درگیر یک سلسله تحولات مهم بودند. این تغییرات به نحو همه جانبه ای تأثیر خود را در بازتولید نظام امنیتی و تقسیم مجدد جهان نشان می داد. ایران نیز از این تقسیم جهان امپریالیستی برکنار نبود. به تأثیر بحران اقتصاد جهانی (بن بست دولت رفاه و عروج نئولیبرالیسم) بر تحولات دهه پنجاه ایران خواهم پرداخت اما درجا می خواهم به این نکته اشاره کنم که از اواسط این دهه، یک گرایش به راست آشکار در حزب کمونیست چین و چرخش به سمت امریکا شکل گرفت. در سال ۱۹۷۸ جریان راست (گرایش هواکوفنگ - شیانوپینگ) عروج کرد و اقتصاد سیاسی چین از سیستم برنامه ریزی متمرکز - مدل سرمایه داری دولتی شوروی - فاصله گرفت و وارد به اصطلاح رفرمی شد که هدفش سلب مالکیت از کمون های روستائی دوران درخشان مائو و جهت گیری به سمت صنعتی سازی به شیوه استثمار شدید نیروی کار بود. این روند از پلنوم سوم کنگره یازدهم حزب کمونیست (دسامبر ۱۹۷۸) شروع و در پلنوم سوم کنگره دوازدهم (اکتوبر ۱۹۸۴) تکمیل شد. در این برهه اصلاحات روستائی بر

محور عقد قرارداد های تولیدی با هدف رشد کارگاه های کوچک و ایجاد خانوارهای روستائی بزرگ در دستور کار قرار گرفت. اختیارات فراوانی به مقامات محلی و صاحبان این بنگاه ها اعطا شد. رفرم اقتصادی شهری شامل ارتقای بهره وری و سوددهی بنگاه ها مشتمل بر بنگاه های تولیدی، بازاریابی، توزیع، برنامه ریزی مالیات، امور مالی، قیمت ها، دستمزدها، بازرگانی خارجی و عرضه مواد و مصالح بود. شیفت اقتصاد چین به سوی یک اقتصاد سیاسی کاپیتالیستی و ورود به بازار رقابت امپریالیستی از همین برهه و در این چارچوب انجام شد. گرچه اوضاع اقتصاد سیاسی ترکیه با وضع چین قیاس پذیر نیست اما جالب این که کم و بیش همین الگوها در اقتصاد ترکیه نیز مشق شده است. ترکیه که از طریق حزب دموکرات در دهه ۱۹۵۰ برنامه ریزی متمرکز را کنار گذاشته بود در سال ۱۹۶۱ وارد برهه دیگری شد. این برنامه ریزی تحت عنوان "سازمان دولتی برنامه ریزی" در قانون اساسی ترکیه آمده بود. وظیفه این سازمان تهیه و تنظیم برنامه های بلند و میان مدت و کنترل سیاست گذاری های اقتصادی بود. اجرای هدف گذاری های این سازمان - که زیر نظر نخست وزیر کار می کرد - در بخش عمومی الزامی بود. از سال ۱۹۷۰ و هم زمان با شروع بحران اقتصادی در جهان اوضاع اقتصادی سیاسی ترکیه نیز به تلاطم در آمد. نکته بسیار جالب این که در این مدت (برنامه چهارم) تقویت بخش خصوصی و ارتقای صادرات و سرمایه گذاری در بخش های کاربر با بازده سریع عملیاتی شده است. ارتباط این مبحث با انقلاب ایران - چنان که خواهیم گفت - این است که به یک تعبیر مشروط علت غرق شدن شاه در بحران اقتصادی سیاسی اواسط این دهه وارد نشدن به این کشتی نجات بود. باری برنامه پنج ساله پنجم ترکیه (۱۹۸۵ - ۱۹۸۹) با تمکین به هنگام به سیاست های تعدیل ساختاری و تسلیم به نهادهای برتون وودز محقق شد. چنان که دانسته است تا سال ۱۹۸۰ برنامه های اقتصادی ترکیه کم تر معطوف رقابت در بازارهای اقتصاد جهانی بود در این برهه سهم دولت از نظام بانکی بیش از ۵۵ درصد بود. غالب بانک های تجاری ترکیه به اعتبار تحدید قوانین بانکی بدون ترس از رقابت و با استفاده انحصاری از امکانات داخلی اقتصادی حداکثر سود را از بازار داخلی می بردند. از این برهه به بعد است که بانک های مشهور این کشور به متن بازارهای اقتصاد جهانی خیز بر می دارند. برنامه تعدیل ساختاری در مسیر افزایش ستراتیژی رقابت در بازارهای خارجی اقتصاد ترکیه را در اقتصاد سرمایه داری غرب ادغام کرد. در این برهه حذف کنترل نرخ بهره و کاهش عمده برنامه های اعتباری مستقیم و مقررات زدائی و توسعه بازار سهام و اوراق قرضه به گونه گسترش بانک های خصوصی عملیاتی شد.

لازم به ذکر نیست که طرح این مؤلفه ها به معنای همراهی نگارنده با "بورژوازی ملی عزیز و صاحب صنایع داخلی و دفاع از تولید ملی و...." غیره نیست. چنان که جماعتی تحت عنوان "سوسیالیسم" این خزعبلات تاریخ منقضی را در ایران بلغور می کنند. طرح این مباحث برای نشان دادن تغییری است که در شیوه تولید سرمایه داری شکل گرفته است و سرمایه داری را وارد دوران جدیدی کرده است که ما از آن تحت عنوان نئولیبرالیسم یاد می کنیم. نقد این شیوه تولید سرمایه داری نیز -خلاف تصور معیوب جماعتی ساده لوح- هیچ وجه مشترکی با نقدهای امثال استیگلیتز و کروگمن و کینزین های دیگر ندارد. باری در این برهه و به ویژه در متن برنامه ششم (۱۹۹۰-۱۹۹۵) نمودارهای اقتصادی ترکیه نعل به نعل به اوضاع اقتصادی چین شیائوپینگ و چیلی پینوشه، مانسته است. در برابر رشد تولید ۷ درصدی رشد سرمایه گذاری بخش خصوصی ۱۱ درصد است. صادرات ۱۵ درصد رشد کرده است. هر چند در این برنامه مقرر شده بود که نرخ تورم از ۱۵ درصد افزون نباشد اما به دلیل وام های سخاوتمندانه و با برکت خارجی کشور با بحران تراز پرداخت مواجه شده است.

من عمداً روی نئولیبرالیزاسیون اقتصاد سیاسی چین و ترکیه انگشت نهادم تا هنگام ارائه روایت خود از انقلاب بهمن؛ تحلیل بحران اقتصادی ایران منتزع از اوضاع جهانی و منطقه نباشد. به عبارت دیگر می‌خواهم نشان دهم که اگر از ابتدای سال ۵۳ و متعاقب افزایش بهای نفت نئولیبرالیزاسیون اقتصاد سیاسی به شاه دیکته می‌شد ای بسا بحران اقتصادی ایران در متن یک پاسخ کاپیتالیستی مطلوب و روزآمد به نقطه ای دیگر به جز انقلاب منتقل شده بود. به این موضوع برخواهم گشت.

کودتای افغانستان

می‌دانیم که در تاریخ ۱۱ اسفند [حوت] ۱۳۵۳ دو "حزب سیاسی" ایران منحل شدند و حزب رستاخیز تأسیس شد. این برهه تا سال ۱۳۵۵ دوران سرمستی شاه و دربار و ساواک است. اعلیحضرت به یمن پول‌های نفت و متکی به قدرت سرکوب ساواک کفش مخالفان را جفت کرده و یک "جزیره امن" ساخته بود. اوضاع کشور کم و بیش به این شکل ادامه داشت تا در ابتدای شروع بحران اقتصادی (۱۳۵۵) کارتر رئیس‌جمهور امریکا شد. رژیم شاه از یک سو با فشار روزافزون بحران اقتصادی و گسترش نارضایتی توده‌ئی مواجه بود و از سوی دیگر از اعتماد به نفس لازم برای مقاومت در برابر خواست تعدیل فضای سیاسی کشور بی‌بهره بود. بر اثر این فشار دوگانه در فروردین ۱۳۵۶ گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شدند. دو ماه بعد اعتراضات حاشیه نشینان پایتخت سپهر سیاسی کشور را وارد دوران تازه ای کرد. در شرایطی که اختلاف میان دو نگرش متفاوت در سیاست خارجی امریکا (ونس - برژینسکی) پیرامون نحوه مدیریت بحران ایران در خفاء ادامه داشت، حزب دموکراتیک خلق افغانستان دست به یک کودتای بسیار مهم و سرنوشت ساز زد و اوضاع منطقه را به هم ریخت. این حزب - که به طور مشخص و تحت رهبری نور محمد تره کی یک جریان پرشوروی بود - به محض کسب قدرت سیاسی یک سلسله رفرم‌های "چپ" را در پیش گرفت. اصلاحات ارضی گسترده و گسترش آزادی‌های دموکراتیک و ارتقای حقوق زنان و ترمیم حفره‌های عمیق آموزش و پرورش و بهداشت و درمان از این جمله بود*. اما از این‌ها تأثیر گذارتر در تحولات منطقه خزیدن سریع افغانستان به آغوش بلوک شوروی بود.

شاه اگرچه ادعا می‌کرد با برژنف دوست است و با پادگورنی روابط حسنه دارد اما واقعیت این است که روحیه و خلق و خو و سیاست به شدت ضد کمونیستی اش او را در برابر بلوک شوروی آسیب پذیر نشان می‌داد. شاه نه فقط ضد کمونیست ترین حاکم کل خاورمیانه بود بل که از سایه کمونیست‌ها نیز می‌ترسید. در حالی که بحران اقتصادی بالا گرفته بود و در شرایطی که ناگهان یک دولت "کمونیستی" کنار گوش شاه سبز شده بود ترسیم تعادل در تصمیم سازی و تزلزل در تعادل سیاسی روانی شاه چندان دشوار نیست. هم چنین ترسیم چیستی این مهم که چرا در چنان شرایطی دولت امریکا ترجیح داد در متن کنترل انقلاب ایران قرص و محکم کنار جریان ملی اسلامی بایستد بسیار ساده است. کمربند سبز بر بستر این اوضاع دوخته شد. حمایت رسانه برتر (از جمله بی بی سی) از این جریان نیز با همین توضیح قابل فهم است. از یک سو جریان اسلامی از زبان قطب زاده به سران گردآمده در گوادالوپ پیام داده بود که صدور نفت به غرب را تضمین خواهد کرد و از سوی دیگر سیاست کمونیسم ستیزی امریکا و متحدانش راه پیشروی هرگونه آلترناتیو غیر اسلامی را سد می‌کرد. در آن شرایط این آلترناتیو مطلقاً لیبرالی نبود. بیرون از حکومت شاه فقط دو آلترناتیو فعال بود. چپ متمایل به سوسیالیسم خلقی و راست مذهبی! دوران لیبرال‌ها همان زمان و پیش از حضور شاهپور بختیار سپری شده بود.

ادامه دارد.....

یادداشت:

همان طوری که در قسمت چهارم این سلسله مقاله طی یادداشت مختصری نگاشتیم، آنچه را دیگران از اصلاحات نام نهاد نوکران روس به گوش شان رسیده، در واقعیت امر گذشته از آن که در کل روی کاغذ باقی ماندند و اساساً امکان تطبیق نیافتند، آن قسمتی که امکان تطبیق هم یافت بر مبنای ماهیت ارتجاعی و به شدت عقب مانده اش-فرمان شماره ۷- و وابسته سازش- فرمان شماره ۸- کمترین تغییر مثبتی را در زندگانی مردم افغانستان به وجود نیاورد. و اما این که دانشمند متبحری چون همکار گرامی ما آقای «قراگوزلو» چرا چنین به قضیه برخورد می نماید، بیشتر از آن که مسؤولیت عدم اطلاع درست آنها از قضایا متوجه شخص خود شان باشد، متوجه ماست- منظور از ما نیروهای انقلابی و پیشرو افغانستان است- که در تمام این مدت، یکی از وظایف اساسی ما را که افشای ماهیت رژیم برده ساز نوکران روس بود، از لحاظ ایدئولوژیک انجام نداده ایم تا حد اقل دست نزدیکترین دوستان مردم ما را از لغزیدن به خطاهای دهشتناک تئوریک و سیاسی گرفته باشیم.

به امید روزی که به انجام این امر توفیق یافته، بدان وسیله به جهانیان ثابت نمائیم که جانبازان مردم افغانستان یعنی آنهایی که در تقابل با حاکمیت مزدوران روس جانباختند، خیزش و جانبازی شان را بر مبنای وجدان انقلابی شان انجام دادند نه ضدیت با به اصطلاح اصلاحات رژیم کودتا.

اداره پورتال AA-AA